

با سلام و درود فراوان بر از استرگای سینه نامه خوب که در انقدر در می نویسم، نوزدش می خواهم. از من خواسته اند که خاطر ام را در باره سید عبدالعالم لایوتی برایت بنویسم. من در نوزدش شش ماهه که سال ۱۳۳۰م در تهران خوانده بودید. ما سفارت اتحاد لندن استاد لایوتی و بویژه دیوانی که بیست و یک سال آریافته در دسترس ندارم. میبایست که گفته که نوشته که بیست و یک سال خود را در این مورد بنویس این آنچه در این جا می نویسم، حضرات پرگنده ای است که به من بگوید جنبه برسی دار زبان ادبی و تحقیقی ندارد. و اما دختر نوجوانی بودم که در اصفهان در مدرسه ای تحصیل می کردیم با نام لایوتی آشنا شدم و جمله ای که برای او نوشته شده بود میباید به یاد دارم... عبدالعالم لایوتی سید انقلابی است که در راه انکار تندروی سیاسی می باشد... در آن زمان این توصیف برای من حائز اهمیت بود. اما از غزل دهی که در سال ۱۹۰۹ سروده بود خوشم آمد و آنرا از برگردم: وطن ویرانه از یاد است یا اغیار یا برود! مصیبت از مسلمانهاست یا کفار یا برود! همه دار وطن خوبی زنند را نمی دانم! وطن خوابی به کفایت یا کردار یا برود!...

پس از آن استاد لایوتی را در گذشته کناری خواندم. با اینکه در یک جنبه ادبی و هنری سیدان و هنرمندان ادیبان که در کشور بر گزار می شد، شنیدم عبدالعالم لایوتی هم حضور خواهد داشت. در تهران (مادر لایوتی - این اثر انقلابی که قیام سلطنتی در سال ۱۳۲۲ علیه حکومت وقت در تاریخ بابت است، این شاعر رفته است که از عهد مکرر ولایت به بعد) در بیابان کرکزی که در اصفهان زلزله و زلزلان رخوار بود، میبایست مردمی باشد با قنات بلند و پیکل بطور و چهره ای درم و جدی و قدری عصبانی. اما وقتی با او دیدم، آن انسان دیگر را از حالت بیرون در برابر خود دیدم. مردمی نسبتاً کوتاه قد با لباس مرتب و یکبارگی با چهره ای که در دهان که عموماً متبهمی بر لب داشت و خشمی حریف را پیدا دارم: "والله جنت، تو بهای وطن را برایم دادی" و کلماتی بعد گفت: ز غم دور از وطن رنگ از خودم رفته ام، آنرا که غم می شد که همان شب سرود و من پدید که با کمال تأفف در آن سال دوباره اینباد آنجا رفتم، آنرا که کرده ام. اصولاً عبدالعالم لایوتی استعداد بدیده گوئی غالب حقیقی داشت.

روزی دیگر لایوتی را در خانه اش دیدم که گویا روانه سعید نفیسی هم آنجا بود. نادگی، زنده دلی و سادگی بر او بود. بهر حال که همراه هم بود و ما که با نوری سید و ما را از آن که نیز خوانده بودیم، تا آن که نیز خوانده بودیم. "من عشق ترا پنهان کنم - همان ترا در ایران کنم - تو یار منی، من یار توام. من منتظر دیدار توام" و از این دست که باید بگویم حال و هوای بی ربای سعادته که گوئی فضای آمان را باز کرد و روشن تر ساخت. هم را با هم که شنا تر نزدیک تر کرد و این بود روش همگی عبدالعالم لایوتی. وقتی از او حواشی کردم که بگوید، چهره اش آلمان در گون شد. آن مرد خدانی که چند لحظه پیش سادانه آواز می خواند، اهلوان بر ملا بی شد که از نگاه و از نغمش خشم و فریاد بر ما فرود آمد. انسان پستی می شد که گوئی ما فرود است یا عصبان خود انعام قرآن آریخ در سرت محدود نیست ایران و بهر حال را از پیداکردن بگیرد. گوئی لرزشها کرد چاووشی باشد که کاروان آری شب زده و عمارت کرده بر سر راه از بیابانهای گلخانی برای همیشه برانند و کدام هنرمند حقیقی است که در آن چنین آرزوی تقدس نوزد و در او طمانه

تا آنکه در سانسیت، هر چه بگویم، هر چه روشن تر و زیاده تر شود

به بر حال شعر لایق شعر عمران عصا است. اول آن غرض از این قیام مسلمانان است. (لایق در پرده پنجم
 نمی گوید. با مجاز و تشبیهات و سجع در حرف نماند. هر چند که این آرزوی هر دو و پیرایه شعر از بنا و دیت در این
 باشند و برای که شعر فارسی از این لحاظ در پنجاه سال اخیر چه مراحل تازه را رفته است را بیرون است.
 روی سخن مریخ و آنگاه شعرا گویند و رکوت در لایق این لایق میون آنگاه که در بیان در دیگر مردم از عینش این بود
 ایرانی و جهانی است. شعر پیرایه این توده ای عظیمی که با نیروی بازوی خود، حرف سنگین زندگی بشر را می گردانند
 مان (لوراد، صلح و آزادی می خواند. خورشید نمی کند. این حق مسلم انسان را مصرانه و سرشمانه می طلبد.
 مخالفان را می کند و محکوم می کند و می خالی راه خود را ادامه می دهد...
 خواستگفت مگر بنیای سنج همین راه را نشناخت با سبک و سبزه دیگر، مردانه و نترسدانه و نمیدرید با مال برساند ؟
 و چه قرآنه وار و چه جاودانه

مگر ملک اشرا بهار، وقتی می گفت « باشه ایران سخن گفتن ز آرزوی خطاست » و نغمه آرزوی نوع بشر را
 می آورد، بسیار همین راه نبود ؟

در حالی که چه جادوی سنگینی است این شعر با همه امجازهایی زبانی و آسمانی اش !
 در آرزوی ملد که ما سماعان را در برده این سه سخن بر جبهه را با هم تقابل کنیم که کما قال الله تعالی
 جهان چون فط و خال و جسم و ابرویت - که بر چیزی به جای خویش استگفت.
 باور کنند که تاریخ ابد است ما که در پنجاه سال اخیر از در خال ترین، خونین ترین و رزقنا درین صفات
 سخن گرفته است. شاید بخواهد در کشور ما این هم شود و در آستان، بر این دکل به نام آرزوی و عدالت و
 برای آشتی بشریت از ظلم و ظلمت اعداء در یک دوره (از تاریخ) لغت و پرونده شده باشد و بزرگ این هم شعر و
 نژاده در هیچ دوره ای برای نگوئیم از زبان وطن خوانده و برگردانده خودمانند عذاب و محرومیت
 ننگیده باشند. (نقل کرده ام در جایی)

کدام نترسدی در سر زمین ما از زبان مردم و ملت و زائر عدوان تمام می سرانجام دارند که ما بار که به زندان بقفاده
 یا در تنهایی فقر و تنگدستی نترسیده و از زبان نترسیده باشه یا اینکه ناگزیر به دور شدن از ربانی و زار کاه عزیز خویش
 نده باشه که آن هم در صفا است، جان گزینی...

بنیای سنج که با جبهه کرکس، جهات و جهان تنان را در سر بزرگ و دل دریا می کش جامداد، این نوپرد از
 بر جبهه که به مرحله نین کفائل و لغاتی رساند، عمری با فردی و گمنامی دستگدستی به سر برد تا از دنیا رفت !
 گمانده این نام که آنگاه آستان و ساردهی آورد است، از زبان خود او شنید که برای بقال سر محله زرد چوبه پاک می کند

و لنگ نزدیکی گوید که برای ادلره زندگی و خانواده به نفری ایش ابداً کافی نیست .
ملک الشعابهار - این بزرگترین و شاید آخرین مقصده سران سبک خیز سانی زمان ما، این نمائنده خدی
دوره محبت شورای ملی و وزیر فرهنگ و از هم آنها بالا کرد و الا تراش شایع بر جسته ، تویغ ادیب ، استاد
دانشگاه و رئیس جمعیت برداران صلیح . در روزهای آخر زندگی ، برای خرید دارو و درمان بیماری سل ، پول نداشت
که حاش را بر سر آن گذارفت !

گناه آنکه آنجا را شناختی و ساختی این نامندار را هم دیت و حقیقه را (احساس سر بلندی) ماکرد و حتی که
رساله با پانی دوره دکتری خود را « در باره زندگی و آثار ملک الشعابهار » نوشت و پس از آن به نام « پناهی روحی -
بدر شونو » در ۲۵ سال پیش . (بجسد که از طلب دور شدم)
آخرین دیدارم با ابوالقاسم لایوتی ، روز سرد گرفته ای بود ، که او با چیده آرام که پانی در بستر صبر و صفا
فصل ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۴ در کازان برای ایدخفته بود و با من بود که در این ستمان بدرود را بنا کردیم .
مزار لایوتی در قبرستان نوو دیویچی (Novodevichi) در مسکو است که از آنجا به مسکو می آید .
انقلابی - (ایمانی و فرهنگی) می آید ، بر سبب سر رسید با خط کلاسی نوشته شده « ابوالقاسم لایوتی کرمانشاهی »
و مورد تکریم است . گفته بر فرزند سراد قرار گرفته است . گویا در نظر است که به نسبت بزرگداشت صدیق
ساکت و تکریم است ، که بر فردی در تاجیکستان برگزیده شد ، از آنجا می به نام او در آنجا نوشته - یا تخیل
تاجیکستان بنا کرد ، همچنان که با یک بزرگ مصفا می کرد آنجا . نوسنده صدر الدین عینی است در « دوشنبه »
گردشگاه . پس و جوان است .

ابوالقاسم لایوتی و صدر الدین عینی ، در میان گذار سفر فرزند تاجیکستان که در آن از احترام
محبوبت فراوانی برخوردارند . نخستین و بزرگترین آثار من « پناهی روحی » است و تا آنرا پورا
با تاجیکستان به نام صدر الدین عینی می آید . ضایبان ، کتابخانه ، موزه و مدارس به نام آنجا
اختصاص دارد . در شهر کلاب (ختلان زمین) در « دبیرستان لایوتی » دانش آموزان ممتاز
با ریاضت جانیه حلا به نام این نام ، راه شان به دوازده گاه ؟ باز تر است .

ابوالقاسم لایوتی کرمانشاهی - این عاشق ایران ، این معلم انسان دوست ایدوار
که در تاریخ شعر انقلابی ما ، جای بزرگی دارد ، چنان که گفته شد در تاجیکستان و در بین خلق
دیگر اتحاد شوروی و نیز در افغانستان و نزد فارسی زبانان هند و پاکستان نیز آرزوست به سزائی برخوردار
خاطر هوش تابناک باد !

آنان بزرگترین ، بنحیثی چیزی را که می خورند در این ماه نمی باید ، با آنکه نام سامان و ستاره رده است
به حال رسید آنرا لطفاً بنویسید . با سلام و احترام و آرزوی موفقیت آنرا در خدمت پر ارجان به پیش روید .
لندن . دوم تیرماه ۱۳۹۵